عظمت اربعین حسینی

آیت‌الله جوادی آملی

اهمیت عدد چهل

در جریان اربعین چند مطلب است که به شرح زیر به عرضتان می‌رسد:

اول خود اربعین است.

در رقم اربعین خصوصیتی وجود دارد که سایر ارقام، آن خصوصیت را ندارند. غالب انبیاء در سن چهل سالگی به مقام رسالت رسیده‌اند. وقتی موسی کلیم(ع) تقاضای ملاقات خصوصی کرد، ذات اقدس اله ملاقات آن حضرت را ترتیب داد. مدت مناجات با خدا چهل شب بود.

گفته‌اند در نماز شب چهل مؤمن را دعا کنید و کمتر از چهل مؤمن نباشد. همسایه‌ها تا چهل خانه را گرامی بدارید. در مرگ مؤمن، گلیمی که آن مؤمن در آن عبادت و زندگی می‌کرد چهل روزگریه می‌کند.

برای انبیاء و اولیا هم اینچنین بود. لکن برای سید الشهداء، حسین بن علی بن ابی‌طالب(ع) چهل روز آسمان و زمین خون گریستند، نه فقط اشک. پس در عدد چهل خصوصیتی است که در سایر اعداد نیست.

روایات شریف مربوط به این مطالب را باید درست بررسی کرد نه به ظاهرش حمل کرد و نه انکار کرد.

آفتاب چگونه خون‌گریه می‌کند آن را باید معنی کرد.اینکه گفته‌اند آفتاب چهل شبانه‌روز برای سالار شهیدان‌گریه کرد این یک رصد علمی می‌خواهد. این کار، کار هر کسی نیست و اگر گفتند ستاره مشتری منفجر شد و ما با چشممان ندیدیم، نباید انکار بکنیم چون این یک رشته تخصصی است و آنها که اهل رصد هستند می‌دانند.

خداوند به واسطه پیامبر (ص) مردم را عالم و عاقل کرد و به مردم گفت احکام و معارف را یاد بگیرند و عمل کنند. امیر المؤمنین(ع) پس از پیامبر (ص) این جریان را تشریح کرد و پس از او نوبت رسید به کسی که پیامبر (ص) در مورد او فرمود: حسین منی و انا من حسین؛ یعنی او هم باید همین دو کار را انجام دهد. یعنی مردم را آگاه بکند و مردم را عامل و عادل بکند.

خون گریستن آفتاب برای وجود مبارک سالار شهیدان جزو علومی نیست که بشر عادی حتی با رصد خانه‌ها بتواند بررسی کند. هر علمی یک اصطلاحی دارد و یک متخصص و کارشناس؛ علمای بزرگ دین که کارشناسان این‌گونه از مسائلند این احادیث را با جان و دل قبول کرده‌اند و فهمیده‌اند که آفتاب خون‌گریه می‌کند یعنی چه؟

این مطلب که وجود مبارک بقیة الله نسبت به حسین بن علی(ع) می‌فرماید: اگر اشک چشمم تمام شود خون جاری می‌کنم،آن هم درست است. لذا بین سالار شهیدان و سایر ائمه از این جهت فرق است که برائمه دیگر یک اربعین می‌گرفتند ولی برای سالار شهیدان تا روز قیامت مسئله اربعین حسینی مطرح است.

مطلب دیگر حدیثی است که از امام حسن عسکری(ع) رسیده است مبنی بر اینکه علائم مؤمن پنج چیزی است. اول، ۵۱ رکعت نماز که ۱۷ رکعتش واجب و بقیه مستحب است؛

دوم، انگشتر به دست راست کردن؛

سوم، پیشانی به خاک مالیدن؛

چهارم، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز؛

پنجم، زیارت اربعین که مدنظر ماست که در حدیث با لفظ (زیارة الاربعین) آمده است. بعضی خواسته‌اند بگویند منظور حدیث،رفتن به دیدار چهل مؤمن است و این از اختصاصات شیعه است.

ولی در جواب باید گفت: **اولا:** زیارت چهل مؤمن اختصاص به شیعه ندارد. ثانیا: الف و لام در اربعین نشان می‌دهد که منظور اربعین معروف و معلوم است که در روایات ما دستوراتی را برای آن داده‌اند.

همسویی قیام امام حسین(ع) با رسالت انبیا

در زیارت اربعین جملات بسیار ارزنده‌ای وجود دارد که هدف قیام سالار شهیدان را همان هدف رسالت نبی اکرم (ص) می‌داند. قرآن و نهج‌البلاغه هدف رسالت معصومین و انبیای الهی که معصومند را در دو چیز می‌داند: یکی عالم کردن مردم و یکی هم مهذب کردن مردم: « وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره، آیه ۱۲۹) که این تعلیم و تزکیه در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند. خداوند به واسطه پیامبر (ص) مردم را عالم و عاقل کرد و به مردم گفت احکام و معارف را یاد بگیرند وعمل کنند. امیر المؤمنین(ع) پس از پیامبر (ص) این جریان را تشریح کرد و پس از او نوبت رسید به کسی که پیامبر (ص) در مورد او فرمود: حسین منی و انا من حسین یعنی او هم باید همین دو کار را انجام دهد. یعنی مردم را آگاه بکند و مردم را عامل و عادل بکند.

حسین بن علی(ع) در این جهت با دیگرائمه فرقی نداشت، آنان درس می‌گفتند و بحث می‌کردند، سخنرانی می‌کردند نامه می‌نوشتند، حسین بن علی(ع) هم این کارها را می‌کرد ولی برنامه‌های دیگر امامان در همان حد خلاصه شده بود و دیگر بیش از آن، برنامه سایر ائمه نبود. اگر برنامه‌های دیگران بیش از آن بود آنها هم مانند حسین بن علی(ع) فداکاری می‌کردند ولی این قرعه به نام مبارک حسین بن علی(ع) افتاد.

در زیارت اربعین ابتدا سه جمله دارد و بعد یک متعلق آن جمله این است که:فاعذر فی الدعاء و منح النصح و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة وحیرة الضلالة؛ یعنی حسین بن علی(ع) آنجا که باید نصیحت بکند، تا مرز امکان نصیحت کرد،موعظه کرد و آنجا که باید عذر مردم را قطع بکند« معذره الی ربکم»، آنجا هم تا جایی که عذر برای کسی نباشد بیان کرد، نامه نوشت، پیام فرستاد و نماینده فرستاد و همه این کارها را کرد. این کارها را سایر ائمه هم کرده بودند و برنامه مشترک بود اما این خون جگر دادن، مخصوص حسین بن علی(ع) است. این کلمه «لیستنقذ عبادک» به همه جملات قبل بر می‌گردد و معنایش این است که همه کارهای حسین بن علی(ع) برای آن بود که هدف رسول گرامی (ص) عمل شود، یعنی آگاه کردن مردم به تکالیف و سپس عمل به آن.

تا این‌جا عظمت اربعین و اینکه حسین بن علی(ع) برنامه انبیاء را اجرا کرد مشخص شد. اما مطلب مهم وظیفه‌ای است که به عهده ماست.

تداوم راه امام حسین(ع)؛ وظیفه‌ای همگانی و همیشگی

ما باید بدانیم که تنها هدف ما علم اندوزی نیست چون این علوم بر اثر مرور زمان و کهولت سن از بین می‌روند و علم به همراه کسی در قبر نمی‌آید فقط برای شخص عالم،ارجحیتی می‌آورد که شفاعت او در روز قیامت مقبول است. پس علم تنها کافی نیست چیز دیگری هم لازم است و آن وظیفه ماست در عمل کردن به این دستورها؛ مثلا به ما گفته‌اند شما زیارت عاشورا را هر روز بخوانید. درایام سوگواری سالار شهیدان که به یکدیگر رسیدید دو جمله به یکدیگر بگویید؛ یکی اینکه بگویید: عظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین(ع)، یا اعظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین(ع). و جمله دیگر اینکه: وجعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره.

در تمام این عرض ادب‌ها و در تمام این مراسم‌های مربوط به سالار شهیدان دو جمله است. یکی اینکه خدایا ما را از عزاداران واقعی سالار شهیدان محسوب بفرما که اجر این مصیبت در نامه اعمالمان ثبت شود. دوم اینکه ما را جزء ادامه دهندگان راه حسین بن علی(ع) قرار بده که این مطلب دوم یک پیام روز است. یعنی خدایا به ما آن توفیق را بده که ما نگذاریم خون حسین بن علی(ع) هدر برود خونبهایش را بگیریم. این جمله جزو شعارهای رسمی شیعیان است.

در تمام این عرض ادب‌ها و در تمام این مراسم‌ها دو جمله است. یکی اینکه خدایا ما را از عزاداران واقعی سالار شهیدان محسوب بفرما که اجر این مصیبت در نامه اعمالمان ثبت شود. دوم اینکه ما را جزء ادامه دهندگان راه حسین بن علی(ع) قرار بده که این مطلب دوم یک پیام روز است. یعنی خدایا به ما آن توفیق را بده که ما نگذاریم خون حسین بن علی(ع) هدر برود، خونبهایش را بگیریم. این جمله جزو شعارهای رسمی شیعیان است.

یا در زیارت عاشورا به اهل بیت عرض می‌کنیم مخصوصا به سالار شهیدان:انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم، یعنی هر کسی که تو با آنها اهل سازش بودی ما هم خوبیم و هر کسی که تو با آنها در جنگ بودی ما هم در جنگیم. مفهوم این حرف این است که شخص، باید عالم به زمان باشد تا فریب نخورد. از طرف دیگر ما در قصیه اربعین می‌بینیم وقتی جابر بن عبدالله انصاری بر عطیه عوفی وارد شد عرض کرد: قسم به خدا که ما هم در ثواب شهدای کربلا شریک هستیم، عطیه عرض کرد: جابر، اینها قطعه قطعه شدند و بین سر و بدنشان جدایی افتاد ولی شما سالم هستید پس چگونه شما شریک در ثواب آنها هستید؟ فرمود: من از حبیبم پیغمبر خدا شنیدم که فرمود: هر کسی با حبیبش محشور می‌شود و هر کسی با نیتش محشور می‌شود:« المرء مع من احب» و یا «من احب عمل قوم اشرک معهم» البته اگر من هم در کربلا بودم همین کار را می‌کردم،اگر سر می‌خواستند سر می‌دادم، تن می‌خواستند تن می‌دادم. نیت من با نیت آنها یکی است، فلذا در شرایط فعلی که مشکلات زیادی دامنگیر جامعه ماست تنها جایی که می‌تواند نسل نو را از خطر حفظ کند همین مسجدها و حسینیه‌هاست و ما در تمام این مراسم موظفیم که بگوییم خدایا توفیق بده که بتوانیم خونبهای حسین بن علی(ع) را بگیریم. البته گرفتن خونبهای حسین(ع) کار آسانی نیست.

* **مرکز مطالعات و بررسی‌های اسلامی سازمان تبلیغات اسلامی**

وسوسه و راه‌های دفع آن

حسین سرمدی

جنگ میان اهل حق و باطل دائمی است و هر گاه انسان از حق و خدا غافل شود و یاد خدا در دلش به فراموشی رود ابلیس و شیاطین پیشروی می‌کنند؛ زیرا این‌گونه نیست که با یاد خدا و پناهجویی و مانند آنها، ابلیس و شیاطین از میان بروند، بلکه به کناری رفته و مخفی می‌شوند و در کمینگاه آماده حملات جدید هستند.

وسوسه، هر صدای زیر نامفهوم و نهانی است که موجب پریشانی و سرگردانی می‌شود. از این رو آهنگ زیورآلات و نیز سخنان درگوشی، بی‌پایه، نامفهوم، نهانی، عامل سرگردانی و پریشان حالی را وسوسه می‌گویند.

وسوسه همان گونه که به ابلیس(اعراف، آیه ۲۰؛ طه، آیه ۱۲۰)، و هر شیطانی از جن و انسان بیرونی نسبت داده شده(ناس، آیه ۵ و ۶)، به خود نفس انسانی نیز نسبت داده شده است. خدا می‌فرماید: ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می کند؛ و ما از شاهرگ او به او نزدیک‌تریم. (ق، آیه ۱۶)

بنابراین، همان طوری که عوامل بیرونی در حال زمزمه‌های نهانی برای ایجاد پریشانی و سرگردانی انسان است، خود نفس نیز عامل درونی برای ایجاد چنین پریشان حالی با وسوسه‌ها و سخنان بی‌پایه است. این بدان معناست که نفس انسانی دارای حالتی شگفت است که در درون آن جنگی میان حق و باطل، تقوا و فجور، خیر و شر و مانند آنها برقرار است.

برخی گفته‌اند که نفس انسانی دو وجه دارد: وجهی که به سوی حق است و وجهی که به سوی باطل است. از این رو در آیات قرآن سخن از ظلم نفس به خودش است؛ زیرا همواره ظالم غیر از مظلوم است.

خدا درباره گرفتن نعمت یا جان کافران و مشرکان می‌فرماید: و ما ظلم نکردیم، بلکه خودشان به خودشان ظلم می‌کردند. (اعراف، آیه ۱۶۰؛ توبه، آیه ۷۰؛ نحل، آیه ۱۱۸)

به هر حال، انسان گرفتار وسوسه‌هایی است که او را به بیراهه برده و در پریشان حالی و سرگردانی قرار می‌دهد. این‌گونه است که رفتاری بر خلاف حق و حرکتی بیرون از صراط مستقیم انجام می‌دهد، بی‌آنکه به هدایت تکوینی باطنی و فطری حق تعالی(شمس، آیات ۷ و ۸) و هدایت‌های تشریعی بیرونی (روم، آیه ۳۰) توجهی داشته باشد.

در روایت آمده است: شیطان وسوسه می‌کند، اما هنگامی که بنده، خدا را یاد کرد، پنهان می‌شود. پس ابلیس و شیاطین همواره در کمینگاه مخفی خود آماده و منتظر غفلت آدمی و حملات جدید هستند.

پناهجویی از وسوسه‌های دائمی

انسان مظهر جامع اسم الله است؛ اسمی که جامع همه اسمای حسنای الهی است و به طور طبیعی اسمای جمالی و جلالی را نیز با خود دارد. این بدان معنا است که انسان زیبایی را با جلالت و عظمت آمیخته است، پس مهر و قهر، جاذبه و دافعه و مانند آنها در انسان به شکل اعتدال شده وجود دارد؛ چنان‌که تقوا و فجور در شکل اعتدالی به او الهام می‌شود. باید انسان همواره اعتدال را نگه دارد و گرایش به حق، تقوا و خیر داشته و از باطل، فجور و شرگریزان باشد.

همچنین از نظر آموزه‌های قرآن، انسان پیوسته مورد آزمون الهی است(عنکبوت، آیات ۲ و ۳) و این آزمون‌ها در ابعاد گوناگونی انجام می‌شود. وسوسه‌های نفسانی همانند وسوسه‌های شیطانی، ظرفیتی است برای اجرای آزمون‌های الهی تا معلوم شود چه کسی مراقب نفس خویش است و اجازه نمی‌دهد تا گمراه شود و به جای حرکت در مسیر درجات در مسیر درکات قرار گیرد. از نگاه قرآن، هر آن چیزی که انسان را در مسیر باطل و فجور قرار می‌دهد، شرور است و انسان باید خود را از شرور نفسانی در امان نگهدارد. برای این کار باید همواره به خدا پناه برد؛ زیرا نمی‌داند چه زمانی و چگونه دچار آزمون الهی می‌شود.

خدا از همگان حتی پیامبر اکرم(ص) که در برترین درجات انسانی است، می‌خواهد تا از خطر هر گونه وسوسه‌های شیطانی جن و انس و وسوسه‌های نفسانی درونی به خدا پناه برند تا این‌گونه از شرور نفسانی و وسوسه‌های شیطانی در امان بمانند. (اعراف، آیه ۲۰۰؛ مؤمنون، آیه ۹۷؛ فصلت، آیه ۳۶؛ ناس، آیات ۱ تا ۶)

باید توجه داشت که وسوسه‌های شیطانی، موردی نیست، بلکه همواره در حال تکرار است و شیاطین بیرونی در گردش دور قلب آدمی هستند تا راهی برای نفوذ بیابند و به اهداف شوم خویش دست یابند.(ناس، آیه ۴ و ۵؛ اعراف، آیه ۲۰۱)

نفس انسانی نیز در درون همواره در حال وسوسه کردن است، بنابراین باید به خدا استعاذه جست و دمی از وسوسه‌های نفسانی و شیطانی غافل نشد.(همان)

یکی از مهم‌ترین ابزارها برای پناهجویی به خدا، دعا و تضرع است که باید از سوی همگان به کار گرفته شود تا از شرور وسوسه‌ها در امان باشند.(مؤمنون، آیه ۹۷)

زمینه‌های وسوسه

نفس انسانی به طور طبیعی آمادگی برای وسوسه دارد؛ یعنی بخشی که به اصطلاح «یلی الخلقی» است و به سمت طبیعت و غریزه توجه دارد، به طور طبیعی در بستر وسوسه قرار دارد؛ و اگر بخش به اصطلاح «یلی الحقی» نباشد که به سمت ملکوت گرایش و توجه دارد، انسان در درکات سقوط می‌کرد. براین اساس باید توجه داشت که در درون نفس آدمی، جنگی میان حق و باطل و خیر و شر در جریان است و هر گاه انسان از حق غافل شود، گرفتار باطل خواهد شد. از مهم‌ترین زمینه‌های وسوسه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. آمال و آرزو: آرزوهای انسانی، زمینه‌ساز وسوسه همنشینان و همدمان وسوسه‌گراست: وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ (فصلت، آیه ۲۵)؛ زیرا مقصود از «مابین ایدیهم» وضعیّت موجود و مقصود از «ماخلفهم» آینده‌ای است که در پیش دارند و «قیّضنا» به معنای تبدیل همدمان بد، به جای دوستان خوب است. (المیزان، ج ۱۷، ص ۳۸۵)

در حقیقت این خواسته‌ها و آرزوهای کنونی و گذشته است که انسان را گرفتار شرایطی می‌کند که افراد تزیین‌گر و وسوسه‌کننده را می‌پذیرد.

دیده شده که بسیاری از مردم با توجه به آرزوهایی که دارند، وقتی شخصی پیشنهادهای وسوسه‌انگیز می‌کند، به سرعت آن را می‌پذیرند و در دام آن افتاده و برای خویش مشکلاتی را می‌آفرینند. بنابراین، باید توجه یافت که آرزوها و آمال به شکلی در جان نفوذ نکند که با وسوسه‌های وسوسه‌گران در چاه بیفتیم.

همان طوری که ابلیس و جنیان شیطان‌صفت به وسوسه‌گری می‌پردازند، در میان خود انسان‌ها نیز کسانی هستند که به سبب شیطان صفتی وسوسه‌گری می‌کنند. از نظر قرآن، انسانهای شیطان‌صفت، از عوامل القای افکار پلید در ذهن بشر و موجب وسوسه شدن در همنوع خویش هستند که باید از آنان نیز مانند جنیان شیطانی اجتناب کرد و از شرور آنان به خدا پناه برد.

***

هر گناهی بستری برای نفوذ و سلطه دشمنان انسان است. خدا به انسان‌ها هشدار می‌دهد که گناه آدمی، زمینه تأثیر وساوس شیطان در انسان شده و او را به سوی درکات سوق می‌دهد.

۲. مصیبت‌ها: همچنان‌که آرزوها انسان را در بستر نفوذ وسوسه‌گران قرار می‌دهد، همچنین مصیبت‌های ابتلایی و کیفری می‌تواند آدمی را در شرایطی قرار دهد که راه نفوذ وسوسه‌گران باز شود. از همین رو خدا در قرآن به انسان‌ها هشدار می‌دهد که ابتلائات و مصیبتها، بستری مناسب برای وسوسه وسوسه‌گران است.(ص، آیه ۴۱)

۳. گناه: هر گناهی بستری برای نفوذ و سلطه دشمنان انسان است. خدا به انسان‌ها هشدار می‌دهد که گناه آدمی، زمینه تأثیر وساوس شیطان در انسان شده و او را به سوی درکات سوق می‌دهد.(آل عمران، آیه ۱۵۵) در این آیه مقصود از جمله «ببعض ماکسبوا» همان ارتکاب گناهان است که بستر وسوسه‌گری است. (روح المعانی، ج ۳، جزء ۴، ص ۱۵۴؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۱۳۷)

عوامل وسوسه

در قرآن همچنین از ابزارها و عواملی سخن گفته شده که وسوسه گران را برای وسوسه کردن تشویق کرده و موفقیت را برای دشمنان انسان فراهم و تضمین می‌کند. از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. غنا و موسیقی و آهنگ باطل: تمایل و گرایش انسان به موسیقی غنایی مجالس لهو و لعب و آهنگ‌های باطل و تهییج‌کننده یکی از عوامل سقوط آدمی در وسوسه‌های شیطانی است(اسراء، آیه ۶۴)؛ زیرا بر اساس روایات تفسیری و تفسیر بسیاری از عالمان، مراد از صوت شیطان همان غنا و مزامیر و آهنگ‌های باطل است. (منهج الصادقین، ج ۵، ص ۲۸۸؛ الجدید، ج ۴، ص ۳۰۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۳۶۸)

۲.ترس از شکست: عاملی که انسان را به سمت پذیرش وسوسه وسوسه‌گران می‌برد، ترس از شکست است؛ زیرا بسیاری از مردم از ترس، رفتاری هیجانی در پیش می‌گیرند و به جای چاره جویی، خود را اسیر دست دشمن می‌کنند بی‌آنکه مقاومتی داشته باشند. خدا در قرآن بیان می‌کند که چگونه ترس از شکست، موجب وسوسه شدن مسلمانان در جنگ بدر شده بود.(انفال، آیه ۱۱)

۳. احساس بی‌نیازی و جاودانگی: احساس جاودانگی، موجب وسوسه شدن انسان در نافرمانی از خداوند می‌شود (اعراف، آیات ۲۰ تا ۲۲) اصولا کسانی که احساس بی‌نیازی دارند، در دام وسوسه‌ها گرفتار شده و اهل طغیان می‌شوند. (علق، آیات ۶ و ۷)

۴.حسادت: حسادت موجب وسوسه شدن انسان است؛ چنان‌که حسادت برادران یوسف نسبت به او، موجب وسوسه شدن برای قتل آن حضرت شده بود. (یوسف، آیات ۸ و ۹)

۵.خوشگذرانی: خوشگذرانی، موجب وسوسه شدن آدمی برای کارهای اسراف‌گونه است.(اسراء، آیه ۲۷)

۶.وعده‌های فریبا: وعده فریبنده، موجب وسوسه و فریفته شدن آدمی می‌شود. (اسراء، آیه ۶۴)

۷.نفس: همان طوری که برخی از حالات و ابزارها موجب وسوسه است، همچنین نفس انسانی خود در درون آدمی به دلیل طبیعت اسفل السافلین (تین، آیه ۵) گرایش به وسوسه دارد.(مائده، آیه ۳؛ یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳؛ طه، آیه ۹۶؛ ق، آیه ۱۶)

۸.ابلیس شیطان: از نظر قرآن، ابلیس شیطانی عامل وسوسه و اغوای آدمی است(نساء، آیه ۶۰؛ زخرف، آیه ۶۲؛ ق، آیات ۲۶ و ۲۷) از همین رو خدا شیطان را در کنار هواهای نفسانی به عنوان عامل اصلی گمراهی بشر یاد کرده و در آیات بسیاری پرهیز از گمراه شدن بر اثر وسوسه‌های شیطان را بارها توصیه کرده است. (بقره، آیه ۲۰۸؛ نساء، آیات ۱۱۹ و ۱۲۰؛ اعراف، آیات ۲۰۰ و ۲۰۱)

۹.جنیان: هر چند که ابلیس از جنیان است، ولی وسوسه‌گری اختصاص به ابلیس ندارد، بلکه جنیان نیز ممکن است به وسوسه‌گری بپردازند. جنیّان، از عوامل القای افکار پلید و وسوسه‌های پیاپی در ذهن و سینه انسانها هستند. (ناس، آیات ۴ و ۵) وسوسه شدن برخی انسانها از سوی بعضی جنیّان با گفتار زیبا و فریبنده، امری است که نمی‌توان از آن غافل شد.(انعام، آیه ۱۱۲)

۱۰.آدمیان شیطان صفت: همان طوری که ابلیس و جنیان شیطان صفت به وسوسه‌گری می‌پردازند، در میان خود انسان‌ها نیز کسانی هستند که به سبب شیطان صفتی وسوسه‌گری می‌کنند. از نظر قرآن، انسانهای شیطان‌صفت، از عوامل القای افکار پلید در ذهن بشر و موجب وسوسه شدن در همنوع خویش هستند که باید از آنان نیز مانند جنیان شیطانی اجتناب کرد و از شرور آنان به خدا پناه برد.(ناس، آیات ۴ و ۵)

موانع وسوسه

برای اینکه انسان دچار وسوسه نشود یا از وسوسه‌های شیطانی رهایی یابد، باید موانعی را ایجاد کند و یا شرایط و بستر وسوسه‌گری را از میان ببرد یا عوامل آن را تحت کنترل درآورد.

خدا از همگان حتی پیامبر اکرم(ص) که در برترین درجات انسانی است، می‌خواهد تا از خطر هرگونه وسوسه‌های شیطانی جن و انس و وسوسه‌های نفسانی درونی به خدا پناه برند تا این‌گونه از شرور نفسانی و وسوسه‌های شیطانی در امان بمانند.

افزون بر اینها باید انسان با استعاذه به خدا و دعا (ناس، آیات ۱ تا ۶)، پناهجویی به ربوبیت الهی(همان)، یاد و تذکر دائمی خدا(اعراف، آیه ۲۰۱) خود را از شرور وسوسه‌ها در امان نگه دارد و مانعی بر سر راه وسوسه‌گران از درون و بیرون ایجاد کند.

البته باید توجه داشت که این جنگ میان اهل حق و باطل دائمی است و هر گاه انسان از حق و خدا غافل شود و یاد خدا در دلش به فراموشی رود، ابلیس و شیاطین پیشروی می‌کنند؛ زیرا این‌گونه نیست که با یاد خدا و پناهجویی و مانند آنها، ابلیس و شیاطین از میان بروند، بلکه به کناری رفته و مخفی می‌شوند و در کمینگاه آماده حملات جدید هستند(اعراف، آیه ۲۰۱)، از نظر قرآن، هوشیاری و عدم غفلت با یاد خدا و استعاذه بهترین شیوه برای دفع حملات پیاپی شیاطین جنی و انسی و وسوسه گران شیطانی است. خدا به مردمان هشدار می‌دهد که اینان خناس(پنهان شونده) هستند و خنوس به معنای پنهان شدن پس از ظهور است. در روایت آمده است: شیطان وسوسه می‌کند، اما هنگامی که بنده، خدا را یاد کرد، پنهان می‌شود. (مجمع البیان، ج ۹ - ۱۰، صص ۸۶۸ - ۸۶۹؛ بیان المعانی، ج ۱، ص ۱۸۴) پس ابلیس و شیاطین همواره در کمینگاه مخفی خود آماده و منتظر غفلت آدمی و حملات جدید هستند.

بنابراین، بهترین کار آن است که همواره به خدا پناه برده و با شکایت از نفس و وسوسه‌های درونی و بیرونی خدا را به یاری بخواهیم.

البته ذکر این نکته لازم است که سوره‌های قرآنی با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود، بی‌آنکه استعاذه در آغاز آمده باشد، اما خدا فرمان می‌دهد و می‌فرماید: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ پس چون قرآن می خوانی از شیطان مطرود به خدا پناه بر! (نحل، آیه ۹۸) بنابراین، پیش از قرائت هر سوره لازم است تا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفته شود. این‌گونه است که دیگر سلطه‌ای برای شیطان نخواهد بود؛ زیرا با استعاذه و توکل به خدا، مؤمنان در امنیت از وسوسه‌ها و شیطنت‌های ابلیس و شیاطین قرار می‌گیرند.(نحل، آیه ۹۹)

هر چند که استعاذه در قرآن به ظاهر مستحب است- ولی شکی نیست که در سیر و سلوک و تزکیه نفس واجب است؛ زیرا انسان با استعاذه، به ترک غیر حق و فرار از سلطنت شیطانی اقدام می‌کند. شکی نیست که این استعاذه گرچه مقدمه مقامات است نه جزء مقامات (زیرا که تخلیه مقدمه تحلیه است و بالذّات از مقامات کمالی نیست)؛ از این جهت، استعاذه جزء سوره نیست، بلکه مقدمه دخول در آن است)؛ ولی بدون بسترسازی نمی‌توان هرگز سفر تزکیه را آغاز کرد.

نحوست و شومی در اسلام

قرآن کریم در آیات زیادی با کمال صراحت این مطلب را می گوید که منشأ فال بد، هر شومی و نحوستی که وجود دارد، خارج از وجود خود بشر نیست؛ یعنی بشر ممکن است فکر و عقیده‌اش فکر و عقیده شومی باشد؛ وقتی که فکر و عقیده‌اش سراسر خرافه و جهالت است، شومی در جهالت است. شومی جز در اخلاق فاسد در جای دیگری نیست. شومی جز در اعمال پلید در چیز دیگری نیست.

پیغمبر اکرم(ص) در کمال صراحت فرمود: «رُفِعَ عَنْ اُمّتِي الطِّيَرَةُ» در امت من تطیر و فال بد وجود ندارد. خود پیغمبر اکرم(ص) اشیاء را به فال نیک می‌گرفت و هرگز فال بد نمی‌زد و از فال بد منع می‌کرد. فرمود: «اذا تَطَيَّرْتَ فَامْضِ وَ اذا حَسَدْتَ فَلاتَبْغِ» هر وقت به دلت بد آمد، با آمدن چیزی دلت چرکین شد و تطیر زدی، اعتنا نکن، مخصوصاً برو. باز فرمود: «لاتُعادُوا الْاَيامَ فَيعاديكمْ» با ایام و روزگارها اعلام دشمنی نکنید که آنگاه آنها دشمن شما می‌شوند. امام صادق(ع) فرمود: تطیر چیزی است که اگر سخت بگیری بر تو سخت می‌گیرد، چون وقتی سخت می‌گیری خودت هستی که بر خودت سخت می‌گیری و اگر سست بگیری بر تو سست می‌گیرد؛ اگر اعتنا نکنی می‌بینی چیزی نبوده است. خیلی جمله عجیبی است!

* **استاد مطهری، پانزده گفتار، صص ۱۴۶-۱۴۵ (با تلخیص)**

چراغ راه

قرآن از جنس کلام بشر نیست

قال الامام السجاد(ع): «لومات من بین المشرق و المغرب لما استوحشت بعد ان یکون القران معی».

امام سجاد(ع) فرمود: اگر تمام مردم مشرق و مغرب بمیرند، من در حالی که قرآن را دارم وحشتی نخواهم داشت.(۱)

۱- الکافی، ج۲، ص۴۴۰

حکایت خوبان

دلیل طراوت و تازگی قرآن در هر عصری

از امام صادق(ع) سؤال شد: چگونه است که قرآن بر اثر آن همه خواندن و درس دادن که در همه آفاق پخش می‌شود، باز هم تر و تازه و باطراوت است. حضرت در پاسخ فرمودند: فلسفه آن این است که خداوند قرآن را برای زمان خاصی بدون توجه به زمان دیگر، و برای جامعه‌ای بدون در نظر گرفتن جوامع دیگر نفرستاده است. پس قرآن به این دلیل در هر عصری تازه و جوان است، و برای هر جامعه‌ای از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است.(۱)

۱- عیون الاخبار الرضا(ع)، ج۱، ص۸۷

پرسش و پاسخ

شبهه بشری بودن کلام قرآن در آیات مکی و مدنی

پرسش:

تفاوت آیات مکی و مدنی نشان دهنده تأثیر محیطی است که پیامبر اکرم(ص) در آن زندگی می‌کردند بنابراین چگونه می‌توان ادعا کرد که این کلام قرآن بشری نیست و آموزه‌های وحیانی و الهی است؟

پاسخ:

طرح شبهه

اصل این شبهه را «ایکناس گلدزیهر» مستشرق یهودی‌الاصل مجارستانی مطرح کرده است و برخی دیگر از مستشرقان معاند دیگر هم از او تبعیت کرده و همین شبهه بشری بودن کلام وحیانی قرآن را دامن زده‌اند. گفته شده آیات و سور مکی به صورت کوتاه و موجز آمده است، ولی آیات و سور مدنی به صورت طولانی و با شرح و بسط بیشتری نازل شده است، و خود این امر نشان دهنده عدم ارتباط بین آیات و سور مکی و مدنی و نیز تأثیر محیطی است که پیامبر اکرم(ص) در آن زندگی می‌کردند. زیرا مردم مکه «امی» و فاقد توانایی خواندن و نوشتن بودند و قادر به درک احکام با شرح و بسط بیشتری نبودند، اما مردم مدینه با فرهنگ یهود و مسیحیت آشنا از غنای فرهنگی بیشتری برخوردار بودند و توانایی درک احکام را با شرح و بسط بیشتری دارا بودند. لذا آیات و سور مدنی به صورت طولانی نازل گردید، و خود این تأثیرپذیری از محیط نشان از بشری بودن کلام قرآن دارد؟ (قرآن در آیینه پژوهش، محمد کاظم شاکر، ج سوم، ص ۶۸)

پاسخ شبهه

۱- کوتاهی آیات و سور مکی، یکی از ویژگی‌های شایع و عمومی وحی مکی است، اما اختصاص به آن ندارد، بلکه در آیات و سور مدنی نیز قصر و ایجاز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال می‌توان از سوره‌های «نصر»، «زلزال»، «بینه» و نیز از سوره‌های نسبتاً کوتاه «منافقون»، «طلاق»، و «تحریم» نام برد که همگی مدنی هستند. از طرفی دیگر در قرآن کریم آیات و سوری دیده می‌شوند که مکی هستند، و در عین حال اطناب و تفصیل نیز در آنها مشاهده می‌گردد. مانند سوره‌های «انعام»، «اعراف»، «یونس»، «هود» و «یوسف». لذا ویژگی‌هایی که برای سور مکی و مدنی گفته شده است، ویژگی‌های عمومی آیات و سور مدنی و مکی بوده و شاخصه قطعی و انحصاری آنها نبوده و نخواهد بود. چه بسا آیات مدنی سوره مکی را تکمیل نموده و در درون آن، جای گرفته و یا برعکس آیات مکی، سور مدنی را تکمیل نموده و در میان آنها قرار گرفته‌اند.

۲- عالمان و دانشمندانی که با ادبیات عربی مأنوس و صاحب نظر تخصصی هستند می‌گویند ایجاز و کوتاه سخن گفتن نشانه قدرت سخنگو است. قرآن، کوتاه و موجز و در عین حال رسا، سخن گفته و با کوچک‌ترین سوره‌اش عرب و غیر عرب را دعوت به تحدی کرده است. رعایت حال مخاطب ایجاب می‌کند قرآن با کسی که از نظر فکری، زیرکی و فهم مطالب در سطح پایین‌ترین قرار دارد، طولانی‌تر و با شرح و بسط بیشتری گفت‌وگو نماید، و این مطلب نشان از اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن کریم دارد، نه اینکه نشان دهنده تعارض در آیات مکی و مدنی باشد و عصری و بشری بودن قرآن را ثابت نماید.

۳- مهم‌ترین شاخصه تفکیک سوره‌های مکی و مدنی هجرت پیامبر اکرم(ص) است. آیات و سوره‌هایی که قبل از هجرت نازل شده مکی و آیات و سوره‌هایی که پس از هجرت نازل شده مدنی خوانده می‌شود. اصول کلی ویژگی‌های سوره‌های مکی شامل تبیین مبانی و اصول اعتقادی مسلمانان و شکل دادن به ساختار اعتقادی و ذهنی آنها بود که به طور عموم کوتاه و موجز بیان شده است. اما بعد از هجرت از آنجا که حکومت اسلامی شکل می‌گیرد و قوانین و تشکیلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و احکام شرعی و عملی در سطح داخل و خارج از جمله نیازها و مقتضیات آن دوران بوده است لذا آیات و سوره‌های مدنی غالباً با طول و تفصیل بیشتری به مسلمانان ارائه شده است. بنابراین انطباق آموزه‌های وحیانی قرآن با شرایط و مقتضیات زمان و نیازهای اولویت‌دار مسلمانان از ویژگی‌های اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن کریم است و از آن نمی‌توان بشری بودن کلام وحیانی قرآن را استنباط نمود.

سلوک عارفانه

لزوم اظهارنظر متخصص، در امور دینی

در بعضی از مسائل همه مردم به خود حق می‌دهند که اظهارنظر کنند: در قدیم درباره مسائل بهداشتی، مطلب این چنین بود. اگر کسی می‌گفت من از فلان ناراحتی را دارم، هرکس که می‌شنید اظهارنظر می‌کرد که بلی علتش این است، و اثرش این است و چاره‌اش و علاجش هم این است... حق اظهارنظر را همه برای خود محفوظ می‌دانستند... کمتر فکر می‌کردند که اظهارنظر در مسائل بهداشتی نیازمند به تخصص است. باید پزشک بود، باید داروشناس بود، باید سال‌ها نزد استاد درس خواند، باید مدت‌ها تجربه علمی آموخت. اما گویی همه خود را پزشک می‌دانستند. الان هم در میان یک طبقه وضع همین است... در مسائل دینی نیز عیناً همین‌طور بوده و هنوز هم همین‌طور هست و ادامه دارد. مسائل دینی خصوصاً قسمت خداشناسی و توحیدی از جمله پیچیده‌ترین مسائل علمی است که همه‌کس شایستگی اظهارنظر ندارد.(۱)

۱- مجموعه آثار شهید مطهری(ره)، ج۱، ص۵۵۸